

بازتاب نمادین آب در گستره اساطیر

دکتر محمود رضایی دشت ارژنه

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

به دلیل اهمیت آب در باروری و زاینده‌گی طبیعت، بخش مهمی از اساطیر به این عنصر حیاتی اختصاص یافته است. آب و ابرهای باران‌زا در گستره اساطیر، گاه به شکل زن و گاو پدیدار شده است که ازدهایی (نماد خشکسالی) با حبس آنها، مانع طراوت و زاینده‌گی طبیعت می‌شود. سپس پهلوانی با شکست ازدها و آزادی گاوها یا زن‌های در حبس (آب و ابرهای باران‌زا) دوباره زاینده‌گی و سرسبزی را به طبیعت بازمی‌گرداند. در این جستار، اهمیت آب و پردازش نمادین آن در هیأت گاو یا زن در اسطوره‌های ضحاک، اسفندیار و گشتاسپ در ایران و ایندرا و رامایانا در هند نقد و بررسی و این نتیجه حاصل شده است که همه اسطوره‌های یادشده، ژرف‌ساختی بارورانه دارند و آب در آنها نقشی اساسی دارد.

کلیدواژه‌ها: ضحاک، اسفندیار، ویشوه روپه، ایندرا، رامایانا.

تاریخ دریافت مقاله: 88/5/21

تاریخ پذیرش مقاله: 88/7/26

Email: Mrezaei355@gmail.com

مقدمه

از آنجا که بسیاری از جوامع بدوی در ابتدا کشاورز بوده‌اند و آب نیز نقشی حیاتی در داشتن محصولاتی هرچه بهتر و به‌طور کلی تأثیر شگرفی در زندگی آنها داشته است، یکی از بیشترین نمادپردازی‌ها در گستره اساطیر مربوط به آب است.

یکی از نکات قابل توجه در گستره اساطیر جهان این است که آب معمولاً به‌صورتی نمادین در هیأت گاو یا زن متبلور شده است. البته این امر در همه اساطیر جهان فراشمول نیست، چرا که به‌عنوان نمونه در اساطیر ایران، گاه مبارزه خشکسالی و ترسالی در هیأت مبارزه دو اسب سیاه و سپید (تیشتر و اپوش) جلوه‌گر شده

است. در این جستار، بیشتر، روی سخن ما درباره اساطیری است که در آنها آب در شکل گاو یا زن پدیدار شده است، و سپس به برخی از افسون‌هایی که نیاکان ما برای نزول باران بیشتر به آن متوسل می‌شدند، اشاره خواهد شد. این نکته نیز در خور یادآوری است که درباره برخی از اسطوره‌های یاد شده، کارهای شایسته‌ای انجام شده که از همه مهم‌تر می‌توان به پژوهشی در اساطیر ایران، جستاری در فرهنگ ایران و از اسطوره تا تاریخ اثر زنده‌یاد مهرداد بهار اشاره کرد. اما درباره مقایسه تحلیلی - تطبیقی چهار اسطوره یادشده، هنوز اثر ارزنده‌ای چهره ننموده است.

ضحاک

ضحاک ماردوش در اوستا به صورت *azi-dahāka* و در متون پهلوی به شکل *azdahag* آمده است که بنا به نظر بهار، جزو اول این اسم (اژی = *azi*) به معنای افعی و اژدها، و جزو دوم (دهاک = *dahaka*) اسم خاص است. (بهار)

(1376: 190)

اژی دهاک در اوستا یک اژدهای سه سر سه پوزه شش چشم است که در پی نابودی جهان برمی‌آید و به تدریج با تحول نامش، شکل عربی ضحاک را به خود می‌گیرد:

• ضحاک را اژدها می‌گفته‌اند و نوشته‌اند به بابل پرورش یافته و جادویی آموخته. روی خود را به صورت اژدها بر پدر نمود. او را اژدها می‌خوانده‌اند. پس عربان ازدهاق خواندند و ضحاک شد. (کریستن سن 1355: 29)

در واقع اسطوره ضحاک به شکلی که در شاهنامه فردوسی ارائه شده، در اوستا نمود ندارد. ضحاک در اوستا قربانی‌های زیادی را بر درگاه آناهیتا پیشکش می‌کند تا آناهیتا او را در نابود کردن هفت اقلیم یاری دهد، اما آناهیتا دست رد بر سینه او می‌زند. (اوستا / آبان یشت: بند 29-30-31). پس از اینکه اژی دهاک از درگاه آناهیتا مایوس بازمی‌گردد، فریدون عزم جزم می‌کند که با پیشکش کردن قربانی به درگاه آناهیتا، حمایت او را در شکست دادن اژی دهاک به دست آورد و آناهیتا خواسته او را برآورده می‌کند (همان: بند 33-34). فریدون در اوستا موفق می‌شود اژی دهاک را از بین ببرد و شهرنواز و ارنواز - که نماد ابرهای باران‌زا هستند - را از چنگ اژدهای خشکسالی برهاند:

• فریدون به جنگ ضحاک می‌رود، ضحاک را اسیر می‌کند و دخترها یا خواهرهای جمشید را که بسیار زیبا هستند و قابلیت باروری ابدی دارند و ضحاک آنها را زندانی کرده، آزاد می‌کند و با آنها ازدواج می‌کند. خلاصه زن باران آور است، خواهرهای جمشید اولاً هزار سال با جمشید بودند و بعد ضحاک هم می‌آید، هزار سال هم ضحاک حکومت می‌کند و اینها زن ضحاک‌اند،⁽¹⁾ بعد فریدون بیچه سال و جوان که تازه از هند آمده، می‌رود و این زن‌ها را آزاد و با آنها ازدواج می‌کند. مسأله پیر نشدن زن‌های بارور شونده و در واقع باران آور است که مظهر حیاتند. (بهار 1384: 311)

اژی دهاک سه سر و سه پوزه و شش چشم اوستا، طی تحولاتی، در هیأت ضحاک در شاهنامه ظهور می‌یابد و ضحاک با دو مار رسته بر دوشش، در واقع همان اژی دهاک اوستایی است. تقریباً روایت شاهنامه در

ژرف‌ساخت با روایت اوستا یکی است، به این ترتیب که اژدهایی (ضحاک) بر ایران شهر حکومت می‌کند و سایه کریمه او کل کشور را در ماتمی جگرسوز فرو می‌برد، پس فریدون علیه این اژدها به پا می‌خیزد و با از میان بردن او و آزاد کردن زن‌های اسیر در چنگال اژدها، برکت و فراوانی را به این شهر برمی‌گرداند. در واقع چنانچه ویدن گرن¹ بر این باور است این ماجرا کهن‌الگویی است که در بیشتر اسطوره‌های باروری جهان رخ داده است:

• تصور این است که اژدهایی بر جهان حکمرانی می‌کند و خشکسالی همه جا را گرفته است. قهرمانی مقدس پدید می‌آید و دژ را می‌گیرد یا اژدها خود را در حصار می‌گیرد. پیروزی بر اژدها باعث رهایی آب‌هایی می‌شود که اژدها در دژ فرو گرفته بود و زنانی که اژدها در دژ و در بند داشت، به دست قهرمان می‌افتد. باران آغاز به باریدن و زمین را حاصلخیز می‌کند و خدای جوان به ازدواج با زنان آزادشده می‌پردازد. (ویدن گرن 1377: 75)

بهمین سرکاراتی نیز نبرد پهلوان با اژدها را کهن‌الگویی اساطیری می‌داند که ژرف‌ساخت آن آزادی آب‌ها و به تبع آن افزون شدن باروری و برکت است:

• رویارویی پهلوان و اژدها یک زمینه اساطیری جهانی است، نوعی نمودگار و انموذج ذهنی است. پندار نگاره‌ای است دیرین که در ژرفای تاریخ نفس آدمی زاده می‌شود، می‌میرد، تا دوباره زنده شود و چون بت عیار به شکل دیگر درآید. گونه اساطیری اژدهاکشی محتوای دینی و آیینی دارد و اغلب با رویدادهای کیهانی و معتقدات مربوط به آفرینش و رستاخیز مرتبط است. مطابق این گونه از اسطوره، ایزدی پیروزگر که چهری خورشیدین یا سرشتی آذرین دارد، با دیوی اهریمنی که مارپیگر و اژدهامنش است و بازدارنده آب‌ها، می‌ستیزد و در اثر چیرگی بر او آب‌ها رها می‌شود و دام و دهشن اهورایی به آشتی و رامش می‌رسد. (سرکاراتی 1378: 237-238)

اما موردی که اسطوره ضحاک در روایت شاهنامه، افزون بر روایت اوستایی آن دارد، کشتن گاو برمایه به وسیله ضحاک است؛ گاوی که در واقع دایه فریدون بود و فریدون با شیر او بالید:

• مایه اصلی اسطوره ضحاک نبرد قهرمان با اژدهاست که در اساطیر و حماسه‌های ملت‌های گوناگون به صورت متنوع دیده می‌شود. از نظرگاه اسطوره‌شناسی در این داستان [اسطوره ضحاک] می‌توان آن را نبرد گاو با اژدها دانست. (تسلیمی 1384: 157) به نظر نگارنده، ضحاک با کشتن گاو برمایه در واقع خشکسالی را هرچه بیشتر بر طبیعت حکمفرما می‌کند، چرا که رابطه بسیار نزدیکی بین گاو و زن به عنوان عامل باروری وجود دارد و هر دو نماد ابرهای باران‌زا هستند. هاشم رضی در همین راستا بر این باور است:

• در نظر قومی شبان و گله‌دار و کشاورز، مراتع سبز و خرم و احشام پر شیر، غایت و نهایت آرزوهاست و به همین جهت است که در نظر آنان، آسمان، مرتع و سبزه‌زار بزرگی است که ابرهای آن نیز همچون گله‌های گاو و بارانش بسان شیر احشام تصور شود. (رضی 1382: 154)

در آثار الباقیه نیز ارتباط بین گاو و باروری نیک نمایان است:

• سبب اینکه این روز [شانزدهم دی ماه روز مهر] را عید می‌گیرند، این است که مملکت ایران در این روز از ترکستان جدا شد و گاوهایی را که ترکستانیان از ایشان به یغما برده بودند، از تورانیان پس گرفتند. در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و

¹. viden gern

در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخ‌های او از طلا و پاهای او از نقره است و چرخ ماه را می‌کشد، ساعتی آشکار می‌شود... در این شب بر کوه اعظم شیخ گاو سفیدی دیده می‌شود و اگر این گاو دو مرتبه صدا برآورد، سال فراوانی است و اگر یک مرتبه صدا کند، خشکسالی خواهد شد. (ابوریحان بیرونی 1363: 266)

مهرداد بهار نیز به سرشت بارورانه گاو اشاره کرده است:

• گاو مظهر جهان نباتی است. با کشته شدن گاو، انواع گیاهان دارویی سبز می‌شود... مهر گاو را می‌کشد و از آن، گیاهان سبز می‌شود. (همان: 335)

میرچا الیاده نیز بر این باور است که خدایان رودخانه‌ها در یونان بیشتر به صورت ورزا (گاو نر) پدیدار می‌شوند. ورزا گاو و صاعقه از روزگاری بس کهن متفقاً رمزهای خدایان طوفان و رعد و باران بوده‌اند. بانگ و نعره ورزا گاو در فرهنگ‌های کهن با طوفان و رعد برابر شمرده می‌شود و هر دو تجلی نیروی بارورکننده به شمار می‌روند (الیاده 1372: 97، 201). بهرام بیضایی نیز گاو برمایه در اسطوره ضحاک را یادآور گاوهای آسمانی باران‌زا و برکت‌بخش تلقی کرده است (بیضایی 1383: 91). آرتور کایت² نیز اعتقاد دارد که ابرهای باران‌زا، همواره به طور ثابت با گاوها این همانی یافته است. (اذکایی 1380: 5)

جالب است که درباره ارتباط گاو، زن و باروری، هنوز هم در ایران، مراسمی نمادین برپا می‌شود:

• رابطه زن، گاو شیرده و باران که مهرداد بهار و ویدن گرن هردو به آن اشاره می‌کنند، قابل مقایسه است با آیین گاوربایی که در فصل‌های کم‌آبی در غرب ایران و روستای اطراف کرمانشاه هنوز اجرا می‌کنند. زنان روستایی، گاوهای روستای همسایه را آن‌گاه که آنها خود را به خواب زده‌اند، می‌زدند و می‌برند و زنان روستای دزد زده، با چوبدست و چون جنگاوران می‌روند و در حالی که زنان روستای گاو دزد، در طویله‌ها از خود صدای گاو درمی‌آورند تا آنها را به اشتباه بیندازند، گاوهای ربوده شده را می‌ربایند و بازمی‌آورند. با این آیین نمایشی که با اطلاع دو روستا، سراسر، توسط زنان اجرا می‌شود، امیدوارند باران ببارد. (بیضایی 1383: 27)

در اسطوره مصری ایزیس و ازیریس نیز که از خدایان باروری مصر به شمار می‌آیند، وقتی هوروس، سر مادر خود، ایزیس را از تن جدا می‌کند، توت، مادر ایزیس برای بازگرداندن ایزیس به زندگی، با وردی جادویی، ابتدا سر ایزیس را به سر ماده گاوی تبدیل می‌کند و بعد با پیوند دادن سر گاو به جسد دخترش، او را دوباره به زندگی برمی‌گرداند که در این اسطوره نیز ارتباط گاو و زن و باروری به وضوح مشهود است. (ر.ک. به: روزنبرگ 1379: 313-319)

در ریگ ودا نیز ابرهای باران‌زا به روشنی به گاو تشبیه شده‌اند:

• آنها (ابرها) با نیروی خویش، وحشیانه مانند گاوهایی که از یوغ گریزانند، پراکنده می‌شوند. آنها با حرکت خویش سنگ آسمانی و کوههای صخره را می‌لرزانند. (جلالی نایینی 1372: 420)

هزیود نیز در توصیف جوامع گله‌دار بدوی اشاره می‌کند که آنها گاو را همان ابر باران‌زا می‌دانستند و چون خدایی می‌پرستیدند:

². Artor Keith

• ورزا یا قوچ در نظر آنان نمایانگر آسمان - خدای مذکر بود. هم او بود که باران را به چراگاهها نازل می‌کرد و آنان امعا و احشا قربانی‌هایی را که نثار این خدا می‌کردند، به فال نیک می‌گرفتند و بخت نیک خویش را بدان مربوط می‌دانستند. (ژیران 1375: 11)

از جمله موارد دیگر در رابطه با ارتباط نزدیک گاو و ابرهای باران‌زا اینکه در اساطیر بین‌النهرین، خدای طوفان و باران، اداد، همواره سوار بر ورزایی نمایانده می‌شد که آذرخشی در دستان اوست و باد و باران برکت بخشنده را به همراه می‌آورد. در واقع ورزا، نشان ویژه او بود که تمثال او که سوار بر ورزاست، هنوز موجود است (همان: 79 و 123)

چنانکه گذشت همه موارد یاد شده، نشانگر این هستند که گاو، نماد باروری و ابرهای باران‌زاست و بدون آن خشکسالی و سیاهی بر گیتی سایه خواهد افکند. جالب است در آثارالباقیه نیز فریدون افزون بر آزاد کردن شهنواز و ارنواز، گاوهای در بند او را نیز آزاد می‌کند که این امر بیش از پیش، این همانی گاو و زن به عنوان تجسم ابرهای باران‌زا را برجسته می‌کند (ابوریحان بیرونی 1363: 346) چرا که رهایی گاو و زن در گستره اساطیر، نماد آزاد شدن آب‌ها و روزافزون شدن برکت و فراوانی است:

• باید توجه کنیم که در اساطیر تطبیقی هند و ایرانی، آنچه در هندوستان به اسم گاوهای شیرده ظاهر می‌شود و مظهر ابرهای بارانی است، در ایران به صورت زن ظاهر می‌شود، زن‌های زیبا و پیرناشدنی اژی‌دهاک را که فریدون می‌گیرد، برابر همان گاوهایی‌اند که تربته آبتیه در وداها از ویشو روپو می‌گیرد. (بهار 1384: 226)

از دیگر سو، فریدون، ارتباط تنگاتنگی با گاو دارد. او به وسیله گاو برمایه، رشد کرده و بالیده و جالب است که پرویز اذکایی، برمایه را به معنی «دارنده گاو بسیار» تلقی کرده است. (اذکایی 1380: 6). درفش او از پوست گاو است و گرز او نیز گرز گاو سر است و از همه جالب‌تر اینکه در بندهش، تا نه پشت او، گاو قلمداد شده است. (دادگی 1369، بخش 20: 229)

نکته در خور تأمل اینکه فریدون پیش از آنکه در پی انتقام جمشید باشد، انتقام یک گاو را در نظر دارد که بدین ترتیب نبرد اژدها (ضحاک) با گاو (فریدون) نماد ستیز خشکسالی و ترسالی است:

• چون ضحاک را به پیش فریدون آوردند، ضحاک گفت: مرا به خون جدت مکش، و فریدون از راه انکار این قول گفت: آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر ویجهان در قصاص، همسر و قرین باشی بلکه من تو را به خون گاو نری که در خانه جدم بود، می‌کشم... (ابوریحان بیرونی 1363: 339)

افزون بر فریدون، دیگر شخصیت این اسطوره، کاوه آهنگر نیز به عقیده برخی از محققین، با گاو ارتباط دارد:

• نام کاوه از لحاظ ریشه‌شناسی لغت احتمالاً می‌تواند ریشه در گاو داشته باشد. در انگلیسی (یکی از زبان‌های هم‌ریشه هند و ایرانی)، cow به معنای گاو ماده است و کاوه که در برخی از آثار فارسی به صورت کاوی (kawi) آمده است، می‌تواند ارتباط عمیق و اسطوره‌ای گاو برمایه و کاوه را بنمایاند، بانگ روح گاو برمایه (گوشورون)⁽²⁾ از حلقوم کاوه بیرون می‌زند و لرزه بر اندام ضحاک (اهریمن) می‌اندازد. لذا قراین امر و هم‌سویی عناصر اسطوره‌ای و تقابل بنیادین عنصر اژدها با گاو ما را بر آن می‌دارد که احتمال دهیم درفش کاویانی هم بی‌ارتباط با عنصر گاو نباشد.⁽³⁾ (تسلیمی 1384: 172)

پس با توجه به مطالب یاد شده، می‌توان چنین تصور کرد که ضحاک یا اژی‌دهاک با کشتن گاو برمایه و حبس خواهران جمشید (که هر دو نماد ابرهای باران‌زا هستند)، عملاً خشکسالی را بر ایران حکمفرما کرده است. فریدون با آزاد کردن ارنواز و شهرنواز، بر اژدهای خشکسالی پیروز می‌شود و باران و طراوت و شادابی را به ایران شهر ارزانی می‌کند.

این‌درا

دیگر اسطوره‌ای که اسطوره ضحاک را به یاد می‌آورد، اسطوره ایندرا است. ایندرا یکی از بزرگ‌ترین خدایان هند است که خویشکاری بارورانه برجسته‌ای دارد و اگرچه بیشتر او را به عنوان یک خدای جنگ می‌شناسیم، اما در شمار یکی از خدایان بزرگ باروری به شمار می‌آید. ایندرا در ردیف آن خدایانی است که در فضای میانه واقع بین زمین و آسمان قرار گرفته‌اند. او یکی از خدایان بسیار محبوب ریگ‌وداست و در بیش از یک چهارم سرودهای ودا نام او ذکر شده است (شایگان 1356، ج 1: 64-66). او خدایی است که در برق آسمان جای دارد و چنانچه از نام او برمی‌آید،⁽⁴⁾ عطیه با ارزش خود، باران را به زمین‌های تشنه و دهن‌چاک ارزانی می‌کند. وقتی سلطه ظالمانه بادهای سوزان از حد بگذرد، ایندرا با قدرت تمام باران زندگی‌بخش را فرو می‌بارد و ترنم خوش باران را به گوش زمینیان می‌رساند. (Gox ۱۹۶۳: ۱۶۰)

پیش از آنکه به تحلیل خویشکاری بارورانه این خدا پردازیم، لازم به ذکر است که در اساطیر ایران نیز ایندرا حضور دارد، با این تفاوت که در ایران، چهره‌ای کاملاً اهریمنی دارد و در تقابل با نیروهای اهورایی قرار دارد، در حالی که در اساطیر هند جایگاه او در صدر خدایان است. این اختلاف عمیق به گذشته‌های بسیار دور برمی‌گردد، به این ترتیب که در قوم هند و ایرانی دو گروه خدایان در اندیشه‌ها فرمانروایی می‌کردند. گروه اول، خدایانی که اسورا یا اسوره³ نامیده می‌شوند و نشان دهنده پایگاه خسروی‌اند و گروه دوم که دیو⁽⁵⁾ نامیده می‌شوند و نماد صلابت و روح جنگجویانه هستند.

این میراث آریایی و هند و ایرانی در اساطیر هند به صورت سه گروه خدایان نمودار می‌شود؛ گروه نخست خدایان فرمانروا هستند که از فرمانروایی و روحانیت برخوردارند و لقب اسورا دارند که در رأس آنها ورونه⁴ است، که ابتدا خدای آسمان و سپس خدای نظم و ترتیب و سامان بخشیدن به امور عالم گشت و میترا خدای عهد و پیمان یکی از خدایان نزدیک بدوست. گروه دوم خدایان ارتشتاری و جنگجویی هستند که لقب آنها دیو، و ایندرا در رأس آنهاست. خدایی که باران‌های سیلابی فرو می‌فرستد و اژدهای خشکسالی را از بین می‌برد. گروه سوم خدایانی‌اند که با پدیده‌های طبیعت در ارتباط هستند که به عنوان نمونه می‌توان از اوشاس، ایزد سپیده دم، سوریا و ساویتا، خدایان پرتو خورشید، اگنی، خدای آتش و سومه، خدای گیاه مقدس، نام برد.

^۲. Asura
^۳. Varuna

در آیین ودایی دو گروه اول و دوم یعنی اسوراها و دیوها در یک رده قرار داشتند و از آنها به یک اندازه حاجت درخواست می‌شد. اما رفته رفته از دشمنی میان آنها سخن به میان آمد و به ویژه ایندرا و ورونا در تقابل با هم قرار گرفتند. در متن‌های نوتر هندی، اختلاف و مغایرت این دو گروه از خدایان بیشتر و بیشتر شد و در حالی که دیوها همچنان مسند خدایی خود را داشتند، اسوراها از سریر خدایی فرو افتادند و از آن پس در جایگاه ضد خدایان پدیدار گشتند و تنها اسوراها بزرگی چون ورونا و میترا با اندکی اغماض از صفت اهورایی، به گروه خدایان دیوی پیوستند و بدین ترتیب همچنان مقام خدایی خود را حفظ کردند. از این پس بود که در گستره اساطیر هند تنها دیوان ستایش می‌شدند و اسوراها که از مقام خدایی برافتاده بودند، به صورت اهریمن و موجودات نابکار جلوه‌گر شدند.

در گذر این اندیشه‌ها به ایران شهر، لقب گروه اسوراها که در ایران به صورت اهورا درمی‌آید، لقب سرور بزرگ می‌شود و اهورامزدا بزرگ‌ترین خدا می‌شود، لقب اهورا که بزرگ‌ترین لقب خدایی است به جز اهورامزدا دربارهٔ ایام نیات⁽⁶⁾ و میترا نیز به کار می‌رود. بدین ترتیب، در ایران، برعکس هند، اسوراها یا اهوراها در مقام خدایی باقی می‌مانند و دیوها در جایگاه کماله دیوان و موجودات در پی سقوط خدایان دیوی در اساطیر ایران. ایندرا نیز که در زمرهٔ این خدایان بود، به طبع از مقام خدایی فرو افکنده شد و در جایگاه کماله دیوان، هم‌اورد اصلی اشه (اردیبهشت) زیباترین امشاسپندان قرار گرفت و به عنوان روح ارتداد و برهم‌زنندهٔ نظم تلقی گردید. (هینلز 1375: 74)

البته ایندرا مقام خدایی خود را در اساطیر ایران به کلی ازدست نداد، بلکه لقب او ورت‌ره‌ن⁵ به صورت ورث‌رغنه به خدای جنگ ایران - بهرام - رسید، با این تفاوت که بهرام برخلاف ایندرا، بیشتر در نقش یک خدای جنگ ظاهر می‌شود تا یک خدای باروری.⁽⁷⁾ (گرینباوم 1371: 90)

البته این نکته هم گفتنی است که با اینکه بهرام مانند ایندرا در ایران به اژدهاکشی معروف نیست، بنا بر تصریح دکتر سرکاراتی، در ارمنستان به اژدهاکشی معروف بوده است که این امر بیش از پیش او را به ایندرا نزدیک می‌کند. (سرکاراتی 1378: 239). استاد پوردوود نیز ضمن اینکه بهرام و ایندرا را دارای یک خویشکاری می‌داند، براین باور است که بهرام نیز چون ایندرا به اژدهاکشی معروف بوده است. (گرچی 1343: 130)

در هر حال ایندرا، برخلاف اساطیر ایران، در هند مقامی بس والا دارد و سرور خدایان به شمار می‌رود. (جلالی نایینی 1372: 172 و 173). برجسته‌ترین خویشکاری ایندرا، نبرد او با ورت‌ره‌ها⁽⁸⁾ - دیوهای خشک‌سالی - و دیگر همتایان او و آزادکردن گاوهای اسیر در دست آنها است که در بیشتر سرودهایی (250 سرود) که در ستایش اوست، به این موضوع اشاره شده و این امر نشان‌دهندهٔ اهمیت این خویشکاری اوست. به برخی از موارد، نبرد ایندرا با ورت‌ره‌ها در ریگ ودا اشاره می‌شود:

⁵. vrtrahan

• ... او گاومیشان و گاوهای وحشی را در گاوخانه‌هایشان می‌یابد. وقتی که دانایان او را به سوی بهره‌برداری قوی رهبری می‌کنند... بدین سان ایندرا خداوند حقیقی گنج است و با کشتن ورتره، به بشر آزادی بخشید. (جلالی ناینی 1372: 465)

• ای ایندرا، ای قهرمان، تو آب‌های عظیم را که اهی⁶ پیش از این در بند کرده بود، آزاد ساخته‌ای و آنها را پخش نموده‌ای... ای ایندرا، ای قهرمان، تو با دلیری خویش اهی با عظمت را که در غاری مخفی شده بود و در پنهانی به سر می‌برد و آب‌هایی که منزلگاهش بود، او را پوشیده بودند و در آسمان (فضا) مانع از ریزش باران بود، از میان بردی... ما صاعقه را که در دست‌های تو می‌درخشد، می‌ستاییم و ما اسب‌ها را که علائم آفتاب (ایندرا) است، جشن می‌گیریم. (همان: 59-60)

• آن که در چهلمین پاییز شمره⁷ را که در میان کوهستان زندگی می‌کرد، پیدا نمود و اژدها را که قدرت خویش را آشکار می‌ساخت و دیوی که در آن بود، بکشت، ای مردم او ایندرا است. آن که با 7 مهار آن گاو نر، آن قادر 7 سیلاب بزرگ را آزاد ساخت تا به میل خویش روان گردند، آن که چون آسمان می‌گذشت و به رعد مسلط بود، روهینه⁸ [دیو خشکسالی] را پاره پاره ساخت، ای مردم او ایندراست. آنکه اژدها را بکشت و 7 رودخانه را آزاد ساخت و گاوان را از غاز بالا بیرون آورد، ای مردم او ایندرا است. (همان: 279-282)

چنانکه مشاهده شد، ایندرا در همهٔ موارد یاد شده، ورتراها را از میان برد و گاوها یا آب‌های محبوس در چنگال آنها را آزاد کرد و بدین ترتیب نقش برجستهٔ او در باروری به خوبی آشکار می‌شود.

در موارد یاد شده، این نکته لازم به یادآوری است که گاو، نماد ابرهای باران‌زا یا آب است و در مثال‌های ذکر شده نیز این امر به روشنی مشهود است، چرا که در برخی از موارد، ایندرا، آب‌ها و در برخی موارد گاوها را آزاد می‌کند و در واقع گویا گاو و ابرهای باران‌زا (یا آب) به طریق این همانی یکی تصور شده‌اند:

• ورتره اشاره بدان اهریمن و اژدهای هراس‌انگیزی است که آب‌های زمین را یکجا نوشیده و در شکم خود محبوس کرده بود، به طوری که قحطی و خشکسالی جهان را فراگرفت. ورتره را می‌توان به تعبیر دیگر اهریمن خشکسالی و قحطی دانست و ایندرا را خدای توانایی پنداشت که آب‌ها را به زمین برمی‌گرداند و رودهای آسمانی را از نو احیا می‌کند و به زندگی خاکی، هستی و طراوت می‌بخشد. این داستان را می‌توان به عناوین مختلف تفسیر کرد، ولی آنچه از این شاهکار ایندرا ما را دستگیر می‌شود، بی‌گمان صفت حاصلخیزی اوست. (شایگان 1365، ج 1: 64-66)

در هر حال چنان که گذشت، ایندرا، ورتره⁹ - دیو بزرگ خشکسالی - را می‌کشد و به همین دلیل به لقب ورثرغنه¹⁰ به معنای کشندهٔ ورتره معروف می‌شود. مهم‌ترین لقب دیو ورتره، اهی¹¹ است که معادل سنسکریت اژی به معنای مار و اژدهاست، یعنی همان جزو اول نام اژی‌دهاک. اگر فریدون، ارنواز و شهرناز را از چنگ ضحاک نجات می‌دهد و انتقام گاو جدش را از او می‌گیرد، ایندرا نیز گاوهایی که ورتره، دیو خشکسالی در بند کرده است، آزاد می‌کند، که به این ترتیب هم فریدون و هم ایندرا رهایی بخشندهٔ آب‌های حبس شده در چنگال دیو خشکسالی‌اند:

⁶. ahi
⁷. sambara
⁸. varta
⁹. verethraghna

^۲. Rauhina

^۳. ahi

^۴. visvarupa

• ... اهی در کوهی دوردست ساکن است و گاوهای شیرده را دزدیده و ایندرا، خدای جنگاور هر سال به این کوهستان‌ها می‌رود، اهی را می‌کشد و این گاوهای شیرده را آزاد می‌کند. گاوهای شیرده در اینجا نماد ابرهای باران‌آور هستند. در واقع ایندرا این گاوهای ماده را که در کوهها هستند و این ابرهای باران‌زا را آزاد می‌کند تا ببارند. گاهی از این گاوهای ماده به عنوان زنانی که دزدیده شده‌اند، صحبت است که ایندرا می‌رود و زن‌ها را آزاد می‌کند...⁽⁹⁾ (بهار 1384: 311)

از دیگر سو یکی از مهم‌ترین دشمنانی که ایندرا از پای درمی‌آورد، اژدهایی موسوم به ویشوه روپه¹² است که ایندرا با شکست او گاوهای شیرده را آزاد می‌کند (جلالی نایینی 1372: 63). جالب است ویشوه روپه نیز چونان ضحاک، اژدهایی سه سر و سه پوزه و شش چشم است و بهار، شکست ویشوه روپه را به روشنی معادل اسطوره ضحاک دانسته است:

• شکل گرفتن داستان ضحاک در ادبیات پهلوی و شاهنامه نتیجه تلفیق عناصری چند است، ولی در مجموع داستان به گرد همان اژدهای سه سر می‌گردد که در اوستا ظاهر می‌شود و در شاهنامه صورت تحول یافته آن پادشاهی ستمگر شده است که دو مار بر شانه دارد. اما شخصیت اصلی او اژدهایی سه سر، منشأ هند و ایرانی و اساطیری دارد و اژدها در اساطیر هند و ایرانی مظهر پلیدی، تنگ‌سالی و شومی است. در اساطیر ودایی، اژدهایی هم‌نام او وجود ندارد ولی شخصیت شاهنامه‌ای ضحاک و پدرش مرداس با شخصیت اژدهایی به نام ویشوروپه و پدرش توشتر¹³ در ادبیات ودایی هماهنگی دارد و یکی است. توشتر خدایی صنعتگر، برکت‌بخشنده و یاری‌دهنده است، ولی فرزند او، ویشوروپه اژدهایی با سه سر و شش چشم بود که اسبان و گاوهای بسیار داشت و سرانجام به دست ایزدی به نام تریته کشته شد و گاوهایش را از او ربودند. در شاهنامه نیز مرداس، پدر ضحاک، مردی رهمدار و نازنین بود که سلطنت می‌کرد و خدا را می‌پرستید، ولی فرزند وی، ضحاک، مردوش شد که برابر اژی‌دهاک سه سر و شش چشم اوستایی است. جالب توجه لقب بیوراسب ضحاک است؛ بیوراسب به معنای دارنده ده هزار اسب، خود ویشوروپه را که اسب‌های زیادی داشت، به خاطر می‌آورد. به احتمال بسیار گاوهای شیرده ویشوروپه نیز همان همسران ضحاک مردوش‌اند که به دست فریدون می‌افتند. زیرا در وداها، گاوهای شیرده و زنان هر دو نماد ابرهای باران‌آورند. در واقع ابرهای باران‌آوری که ضحاک زندانی کرده بود، فریدون آزاد کرد. آن خدای ودایی نیز که ویشوروپه را می‌کشد، برابر فریدون اوستایی است. (بهار 1374: 87-88)

هرچند در اساطیر ایران، این بهرام خدای جنگ است که چونان ایندرا، ملقب به صفت ورثرغنه است، اما از آنجا که ورثرغنه به معنای کشنده اژدهای ورتره است و ورتره ملقب به اهی (همان اژی اوستایی در واژه اژی‌دهاک) است، برخی از اسطوره پژوهان از جمله گرینباوم¹⁴ و بنونیست¹⁵ فریدون را معادل ایندرا می‌دانند. (گرینباوم 1371: 92)

از دیگر همانندی‌های ایندرا و فریدون می‌توان به سلاح خاص ایندرا اشاره کرد. سلاح او در نبرد ورتره، وجر¹⁶ نام دارد که این کلمه با گرز که سلاح فریدون در نبرد با اژی‌دهاک بود، هم ریشه است. اما از همه مهم‌تر اینکه هم اژی‌دهاک و هم ورتره، اژدهایی سه سر و سه پوزه و شش چشم‌اند که این امر ارتباط هرچه بیشتر ضحاک و ویشوه روپه را برجسته‌تر می‌کند.⁽¹⁰⁾ نکته جالب دیگر اینکه همان‌طور که فریدون کاملاً با گاو پیوند خورده است، یکی از تجلیات ایندرا و همتای ایرانی او، بهرام، نیز ورزا (گاو نر) است:

¹³. Tvashtar
¹⁴. Grinbawm

³. Benvenist
⁴. vajra

• ایندرا پیوسته با ورزا گاو قیاس می‌شود. قرین ایرانی او، ورثغن¹⁷ نیز به سیمای ورزا، گاو، اسب فحل، قوچ، بز و گراز بر زرتشت پدیدار می‌گردد. (الیاده 1372: 96)

رامایانا

منظومه رامایانا که اکنون بیش از 24000 بیت آن باقی نمانده در سده سه، شش یا هشتم پیش از میلاد سروده شده است. سراینده آن، راهزنی به نام والمیکی¹⁸ بود که با مشاهده شکار یک کبوتر به وسیله صیاد، منقلب شد و سخن‌هایی در وصف کبوتر و زوجش بر زبان آورد و در این میان سروش غیبی از آسمان به او خطاب کرد که آنچه گفתי «شعر» است، پیشه راهزنی را رها کن، چون شاعر بزرگی خواهی شد. از آن پس، والمیکی به شعر رو آورد و رامایانا را به منصفه ظهور رساند. رامایانا از دو جزو رام و اینه به معنای پناهگاه و مأمن رام است که از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین متون مقدس برهمنان به شمار می‌رود. (والمیکی 1378: 8-9)

اما اسطوره رامایانا از این قرار است که رام، پسر شاه داساراتا، با سیتا، دختر مادر زمین، ازدواج می‌کند. شاه داساراتا¹⁹ در پی این برمی‌آید که پادشاهی سرزمین خود را به رام بسپارد، اما نامادری رام، شاه را ناگزیر می‌کند که به جای رام، پسر خودش، بهاراتا را بر اریکه قدرت بنشانند و 14 سال رام را به تبعید بفرستد. شاه داساراتا که سوگند خورده بود هر آرزویی که مادر بهاراتا دارد، برآورده کند، نمی‌تواند عهد خود را نادیده بگیرد و به ناچار بهاراتا را بر تخت می‌نشانند و رام را به تبعید می‌فرستد. رام در این راه تنها نیست و سیتا، همسر او و لکشمانا²⁰، برادرش، او را همراهی می‌کنند. وقتی آنها در جنگل به سر می‌برند، دختر راونا²¹ که دیو بسیار هولناکی است، به رام دل می‌بندد، اما رام دست رد بر سینه او می‌زند. دختر راونا در پی انتقام از رام، راکشاساها⁽¹¹⁾ را علیه او می‌شوراند، اما رام همه را در هم می‌کوبد. چون راونا از این ماجرا آگاه می‌شود، سیتا همسر رام را می‌رباید و حبس می‌کند. تنها هانومان²² که سردسته میمون‌هاست، از جای سیتا باخبر است. او رام را در نبرد با راونا یاری می‌کند و موفق می‌شوند راونا را سر به نیست کنند و سیتا را از چنگ او رهایی بخشند. رام که از آن پس ده هزار سال بر سرزمین ایودیا²³، فرمانروایی می‌کند، از سیتا می‌خواهد که پاکی خودش را با گذر از آتش ثابت کند، چرا که او مدتی در چنگ راونا اسیر بوده و لکن ثابت کردن پاک‌دامنی‌اش ضروری است. سیتا با موفقیت از آتش می‌گذرد و بی‌گناهی‌اش ثابت می‌شود. اما پس از چندی دوباره، رام بر اثر دمدمه مردم، به سیتا شک و او را تبعید می‌کند. سیتا که از رام باردار است، صاحب دو پسر می‌شود و فردی به نام والمیکی، ماجرای رام را برای آنها تعریف می‌کند.

^{۱۷}. Verethragna

^{۱۸}. Valmiki

^{۱۹}. Dasarata

^{۲۰}. Lakshmana

^{۲۱}. Hanoman

^{۲۱}. Ravana

^{۲۲}. Iiodia

چون رامایا ماجرای خودش را از زبان آن دو پسر می‌شنود، از کرده پشیمان می‌شود و دوباره سیتا را به خود فرا می‌خواند، اما پیش از هرچیز از او می‌خواهد که بار دیگر پاک‌دامنی خود را ثابت کند. سیتا از این امر برمی‌آشوبد و به دامن مادر خود، زمین، فرو می‌رود و رامایا پس از چندی در هیأت ویشنو به آسمان برمی‌گردد. یاکوبی²⁴ این حماسه را از زاویه‌ای کاملاً بارورانه نگریسته است:

• رامایانا معنی تمثیلی دارد و متکی بر علم‌الاساطیر ودایی است. سیتا در ریگ ودا به معنی شیار آمده و چون مربوط به زمین و کشت و زراعت است، پس باید سیتا را الهه حاصلخیزی پنداشت، مضافاً اینکه در رامایانا صفت حاصلخیزی سیتا به وضوح مشهود است. موقعی که پدر سیتا زمین را شخم می‌زد، سیتا به وجود آمد و هنگام مرگ نیز، سیتا به آغوش الهه مادر که مظهرش همان خاک و زمین است، بازمی‌گردد. رامایا به نظر یاکوبی در اصل همان ایندرا، خدای سلحشور ودایی بوده است و سلطان اهریمنان، راونا، همان اژدها و دیو خشکسالی و قحطی است که در ریگ ودا به ورتره معروف بود. نبرد رامایا با راونا معادل همان نبردی است که ایندرا با ورتره کرد و به موجب آن، او را کشته و ورتره نام نهادند. (شایگان 1356، ج 1: 248)

مهرداد بهار این اسطوره را معادل اسطوره سیاوش می‌داند که البته چنین است، چرا که این دو اسطوره از نظر شخصیت‌پردازی و خویشکاری، بسیار به هم نزدیک‌اند و حتی گاه شخصیت‌ها در تناظری یک به یک قرار می‌گیرند. بهار براین باور است که این دو شخصیت اسطوره‌ای - که بخش بزرگی از حماسه ایران و هند را تشکیل داده‌اند - در واقع دو خدای آسمانی بوده‌اند که در گذر از اسطوره به حماسه، در هیأت یک پهلوان پدیدار شده‌اند. (بهار 1374: 95)

اگر بخواهیم برخی ویژگی‌های بنیادین و محوری این دو اسطوره را برکاویم، به همانندی‌های شگرف این دو اسطوره بیشتر پی خواهیم برد. چنانکه در هر دو اسطوره، مادری ناتنی باعث می‌شود که قهرمانان به سلطنت نرسند؛ در اسطوره سیاوش، سودابه و در اسطوره رامایانا، مادر بهاراتا مانع این کار می‌شوند. هردو پهلوان از سرزمین خود تبعید می‌شوند، چنانکه سیاوش به توران پناهنده می‌شود و رامایا به سرزمین راونا. در هر دو اسطوره، دو پهلوان در سرزمین بیگانه مجبور به جنگ می‌شوند و سپس پیروز بازمی‌گردند، چنانکه سیاوش با تورانیان جنگید و در هیأت کی‌خسرو بازآمد:

• سیاوش کشته می‌شود اما در آنجا به جای کشته شدن قهرمان، زنش کشته می‌شود و زیرزمین می‌رود. رام می‌رود و خود برمی‌گردد. در ایران سیاوش می‌رود، ولی کی‌خسرو برمی‌گردد. کی‌خسرو برابر حیات مجدد سیاوش است. (بهار 1384: 293)

و رامایا با راونا جنگید و پیروزمندانه به سرزمین خود بازگشت.

اینکه رستاخیز سیاوش در هیأت کی‌خسرو شکل می‌گیرد، منحصر به اساطیر ایران نیست. در اساطیر مصری نیز شاهدیم که وقتی اوزیریس، خدای باروری مصر، می‌میرد و به دنیای مردگان گام می‌نهد، فرزند او، هوروس در هیأت رستاخیز پدر به جای او بر تخت سلطنت می‌نشیند، چنانچه کی‌خسرو، پسر سیاوش، بر اریکه قدرت نشست:

• هوروس، پسر اوزیریس پس از آنکه اوزیریس به فرمانروایی دنیای دیگر رسید، همتای پدرش در زمین شد. در حقیقت می‌توان گفت که هوروس شکل یا صورت رستاخیز یافته اوزیریس بود. هوروس را انتقام گیرنده اوزیریس نیز خوانده‌اند زیرا او وظایفی را برعهده گرفت که دوباره زنده کردن جسد پدرش یکی از آنها بود (روزنبرگ 1379، ج 1: 316)

در هر دو اسطوره، گذر از آتش، وسیله اثبات بی‌گناهی است، چنانکه هم سیاوش و هم سیتا که یک الهه نباتی است، برای اثبات بی‌گناهی خود، با موفقیت از آتش می‌گذرند. در هر دو اسطوره نوع گناه شخصیت‌ها یکی است و آن خیانت به ناموس است، چنانکه سیاوش به جرم خیانت به پدرش و سیتا به جرم خیانت به رامما مجبور به گذر از آتش شدند. از دیگر سو، ژرف‌ساخت هر دو اسطوره، باروری است و هر دو پهلوان، در واقع خدای باروری‌اند:

• سبز شدن گیاهان در پی رامه و رویدن گیاه از خون سیاوش، معرف ذات ایزدی و برکت بخشندگی ایشان است. در این دو داستان، همسران دوم شاهان، مظهر الهه آب، دو شاهزاده مظهر خدای نباتی، طرد شدنشان، مظهر مرگ خدای نباتی برکت‌بخش و سلطنت مجددشان،⁽¹²⁾ حیات مجدد خدای یادشده است. (بهار 1374: 96)

اما به نظر نگارنده اگرچه حماسه رامایانا وجوه مشترک بسیاری با اسطوره سیاوش دارد، از نظر ژرف‌ساخت، بیشتر به اسطوره ضحاک می‌ماند. چنانکه گفته شد، ربودن زن یا گاو به وسیله اژدها و سپس رهایی زن‌ها و ازدواج با آنها در گستره اساطیر، کهن‌الگویی است که در اسطوره‌های گوناگون جهان تکرار می‌شود و رهایی آب‌ها و به تبع آن باروری و برکت بیشتر را در پی دارد:

• تصور بر این است که اژدها بر جهان حکم‌فرمایی می‌کند و خشکی (خشکسالی) همه جا را فراگرفته است. قهرمان مقدس پدید می‌آید و دژ را می‌گیرد. پیروزی بر اژدها باعث رهایی آب‌هایی می‌شود که اژدها در دژ گرفته بود و زنانی که اژدها در دژ و بند داشت، به دست قهرمان می‌افتد. باران آغاز به باریدن و زمین را حاصل‌خیز می‌کند و خدای جوان به ازدواج با زنان آزاد شده می‌پردازد. (حصوری 1378: 27)

حال همچنان که در اسطوره ضحاک، ارنواز و شهرناز به وسیله ضحاک ربوده می‌شوند و فریدون، با شکست ضحاک آنها را آزاد می‌کند، در حماسه رامایانا نیز راوانا، دیو هولناکی که کل زمین را تهدید به نابودی کرده است، سیتا- همسر رامایانا- را می‌دزد و رامایانا با شجاعت تمام از در جنگ با او درمی‌آید و موفق به آزادی سیتا می‌شود که در هر دو اسطوره، مراد، آزادی آب‌ها و باروری بیشتر است. بدین ترتیب کهن‌الگویی ربودن گاو یا زن به وسیله اژدها و سپس رهایی آنها، در هر دو اسطوره یاد شده، تکرار شده است.

ممکن است این پرسش در ذهن پدیدار شود که اگر اسطوره رامایانا مانند اسطوره ضحاک است، پس فرورفتن سیتا به دامن زمین را باید چگونه توجیه کرد؟ در پاسخ باید گفت، چنانکه گفته شد، زن معادل ابرهای باران زا و آب است. حال طبیعی است همچنان که به عنوان مثال در اسطوره یونانی دمتر و پرسفونه⁽¹³⁾²⁵ فرود این دو به دنیای مردگان و سپس بازگشت آنها به زمین باعث باروری بیشتر می‌شود، در رامایانا نیز سیتا که ابتدا از شیار زمین حاصل شده بود و در واقع زمین، مادر او بود، دوباره به آغوش گرم مادر برگردد. در واقع اگر

^{۲۵}. Demeter- persephone

بپذیریم زن معادل آب است، پس بهترین جایی که او می‌تواند سرچشمهٔ باروری گردد، زیر زمین است، تا با سیراب کردن بذرها، زمینه‌ساز رستاخیز آنها در بهار باشد. «سیتا همسر رامنا به معنی شیار و شخم است. بدین دلیل بدین نام موسوم است که از شیار مزرعه‌ای تولد یافت. وی تجلی لکشمی، همسر ویشنو و دختر شهریار جنکا²⁶ است» (Zimmer 1955, vol 1: 85). از دیگر سو، چه بسا سیتا نماد بذری باشد که مانند ایشتر²⁷ — الههٔ باروری بین‌النهرین —، دمتر و پرسفونه هر سال در زیر زمین دفن می‌شود تا در موسم بهار با رستاخیز خود، جهان را سرسبزی بخشد.

گشتاسپ

گشتاسپ فرزند لهراسپ و نبیرهٔ کی‌کاووس است که چون پدرش بر تخت سلطنت نشست، خواهان تاج و تخت پدر شد، اما لهراسپ درخواست او را رد کرد. گشتاسپ به همراه سیصد سوار ایران را ترک کرد و رهسپار هند شد. لهراسپ، زیر را در پی او فرستاد، اما گشتاسپ شرط بازگشت خود را بسته به دستیابی تاج و تخت ایران دانست. به هر ترتیب بود گشتاسپ برگشت، اما چنین می‌پنداشت که پدرش با کاووسیان بیشتر بر سر مهر است و از این رو دوباره ایران را ترک کرد، اما این بار رهسپار روم شد. در روم با کتایون — دختر قیصر روم — ازدواج کرد، اما قیصر روم، او و کتایون را از دربار راند و از روی خشم، اعلام کرد که دخت دوم خود را به کسی خواهد داد که گرگ دهشتناک بیشهٔ فاسقون را بکشد. میرین خواستگار دخت دوم به گشتاسپ متوسل شد و گشتاسپ این گرگ دهشتناک را از بین برد؛ گرگی که بنا بر عقیدهٔ جلال خالقی مطلق تنها نام گرگ را دارد، اما اوصاف او همه دال بر این است که گرگ یاد شده در واقع یک اژدهاست:

یکی گرگ بیند به کردار نیل	تــن اژدها دارد و زور پیل
ســرو دارد و نیشتر چون گراز	نیارد شدن پیل پیشش فراز
بــر آن بیشه برنگذرد نرّه شیر	نه پیل و نه خونریز مرد دلیر...
دو دندان او چون دندان پیل	دو چشمش طبر خون و چرمش چون نیل
ســروهاش چون آبنوسی فرسپ	چو خشم آورد بگذرد از دو اسپ ...
همی اژدها خوانم این را نه گرگ	تــو گرگی مدان از هیونی بزرگ

(فردوسی 1376، ج 6: 26-28)

سومین خواستگار دختر روم اهرن است که قیصر عهد می‌کند در صورتی دختش را به او خواهد داد که بتواند اژدهای خوفناک کوه سقیلا را از بین ببرد. اهرن نیز به گشتاسپ متوسل می‌شود و گشتاسپ این اژدها را نیز می‌کشد.

جلال خالقی مطلق بر این باور است:

²⁶. Janaka

²⁷. Ishtar

• صورت کهن‌تر این روایت چنین بوده که پهلوانی ازدهایی را کشته و سه دختر را که از حبس ازدها نجات داده بود، به زنی گرفته بود. ولی سپس در تطور افسانه یک پهلوان به سه پهلوان تبدیل شده است که دوتای آنها عملاً جز نامی بیش نیستند و یک ازدها نیز تبدیل به دو ازدها شده است که نام یکی از آنها برای تنوع داستان گرگ شده است. (خالقی مطلق 1372: 335-336)

اگر گفته خالقی مطلق را بپذیریم که نگارنده نیز بر همین عقیده است، گشتاسپ نیز چون فریدون و رامان، ازدهایی را که دختران را حبس کرده، رهایی بخشیده و به این ترتیب ترسالی و طراوت را دیگر بار به طبیعت بازگردانده است.

اسفندیار

مهرداد بهار همه ازدهاکشی‌ها را در حماسه ملی ایران از دیدگاه بارورانه نگریسته و براین باور است که ژرف‌ساخت همه آنها، باروری و برکت‌بخشی است⁽¹⁴⁾... (بهار 1374: 38). به این ترتیب اسفندیار نیز با کشتن ازدها در خوان سوم، گویا ازدهای خشکسالی را از بین برده و برکت و فراوانی را به ایران شهر ارزانی داشته است. اما آنچه در اینجا در نظر نگارنده است؛ نه ازدهاکشی اسفندیار در خوان سوم، بلکه نبرد او با ارجاسپ است؛ نبردی که در منظومه *ایاتکار زیریران* و *شاهنامه فردوسی* به گونه‌ای برجسته پدیدار شده است.

ارجاسپ در اوستا به صورت *arəjat aspa* و در پهلوی به صورت *arjaspa* به معنای دارنده اسب ارزشمند آمده است (بهار 1376: 196). او پس از افراسیاب بزرگ‌ترین پادشاه داستانی توران است که آخرین دشمن خطرناک ایران شمرده شده است. در اوستا نام او همه جا با صفت درونت²⁸ یعنی دروغ پرست آمده است. ارجاسپ، از قبیله خیی⁽¹⁵⁾ - یکی از قبایل تورانی - دانسته شده است. (صفا 1374: 603)

بنا بر متن *شاهنامه*، با گرویدن گشتاسپ به دین زردشت، ارجاسپ از در جنگ با او درمی‌آید و خواهران اسفندیار، همای و به‌آفرید را می‌رباید و در گنبدان دژ حبس می‌کند که در فرجام، اسفندیار پس از پشت سر گذاشتن هفت‌خوان، ارجاسپ را می‌کشد و خواهران خود را رهایی می‌بخشد. درحالی‌که نگارنده هیچ تأکیدی بر بارورانه بودن این حماسه ندارد، اما این قدر هست که حبس خواهران اسفندیار در زندان و سپس رهایی آنها به وسیله اسفندیار تداعی‌کننده اسطوره ضحاک و ایندرا و رامایانا باشد، به این ترتیب که: همان‌گونه که در اسطوره‌های یاد شده، زن یا گاو به وسیله ازدهایی حبس می‌شود و سپس فریدون و ایندرا و رامان موفق به رهایی دختران و یا گاوهای شیرده می‌شوند، اسفندیار نیز موفق بدین کار شد. نظر نگارنده وقتی بیشتر تأکید می‌شود که در *شاهنامه* به روشنی از ارجاسپ به ازدها تعبیر شده است که در این صورت، این همانی او با ضحاک و ویشوه روپه و راونا هرچه بیشتر برجسته می‌گردد.

_____ذیرفتم از کردگ_____ار بلن_____د	که گر تو به توران شوی بی‌گزند
_____به سردی شوی در دم ازده_____ا	کنسی خواهران را از ترکمان ره_____ا

(فردوسی 1376، ج 6: 164)

^{۲۸}. Drvant

چنانچه گذشت، در ماجرای اسفندیار نیز ارجاسپ چونان اژدهایی خواهران اسفندیار (ابره‌ای باران‌زا) را می‌رباید و اسفندیار با رهایی آنها، دیگر بار طراوت و باران و سرسبزی را به ایران شهر ارزانی می‌کند.

نتیجه

نبرد پهلوان با اژدها و آزادی گاو یا زن اسیر در چنگال اژدها یکی از کهن‌الگوهای تکرار شده در گستره اساطیر است که حبس گاو یا زن به وسیله اژدها، نماد خشکسالی، و شکست اژدها و رهایی گاو یا زن، نماد رهایی ابره‌ای باران‌زا و سرسبزی طبیعت است. در پنج اسطوره ضحاک، اسفندیار، گشتاسپ، ایندرا و رامایانا نیز با وجود روساختی ناهمگون، می‌توان این کهن‌الگو را آشکارا نظاره‌گر بود؛ به این ترتیب که در هر پنج اسطوره، یک اژدها یا دیو (ضحاک، ارجاسپ، اژدها، ویشورویه، راونا)، زن یا گاو را که نماد ابره‌ای باران‌زا است، می‌رباید و حبس می‌کند و به همین دلیل خشکسالی حکم‌فرما می‌شود و از باران و ابره‌ای باران‌زا اثری نیست. از دیگر سو، در هر پنج اسطوره، پهلوانی سترگ (فریدون، اسفندیار، گشتاسپ، ایندرا، رامایانا) با اژدهای خشکسالی از در ستیز درمی‌آید و با کشتن اژدها، زن یا گاوهای حبس شده را آزاد می‌کند که این امر نماد رهایی ابره‌ای باران‌زا و در نتیجه طراوت و سرسبزی بیش از پیش طبیعت است. پس هر پنج اسطوره یادشده ژرف‌ساختی بارورانه دارد و آب در هیأت گاو یا زن، در این پنج اسطوره نقشی اساسی ایفا می‌کند.

پی‌نوشت

- (1) جالب است سال‌های مدیدی که ارنواز و شهرناز در چنگ ضحاک اسیرند، هیچ فرزندی به دنیا نمی‌آورند و باردار نمی‌شوند که این امر نیز می‌تواند ریشه در سرنوشت سترون ضحاک داشته باشد، از دیگر سو طبیعی است زنان در بند که نماد ابره‌ای محبوسند، بر و باری نداشته باشند.
- (2) گوشورون که روان گاو ایوک داد است، از تن گاو بیرون آمد، پیش گاو استاد و با صدایی چون صدای هزار مرد که به یک بار بانگ زنند، بر اورمزد شکایت برد که سروری آفریدگان را بر که واگذاشتی که گزند اهریمن زمین را شکسته و گیاهان خشکیده و آب آسیب‌دیده است. (دادگی: 1369: فصل 4، بند 2)
- (3) البته مهرداد بهار این فرضیه را رد می‌کند و کاوه آهنگر را یک شخصیت تاریخی دوره اشکانی می‌داند که بعدها به شاهنامه اضافه شده است. (بهار: 1384: 573-575)
- (4) ماکس مولر براین باور است که ایندرا مشتق از ایندو و به معنای قطره، چکه و شیر است (Gox ۱۹۶۳: ۱۶۰)، ولی پرویز اذکایی ایندرا را به معنای زورمند می‌داند. (اذکایی: 1380: 5)
- (5) در سنسکریت Deva و در اوستا Daeva.
- (6) Apām napāt به معنای تخمه آب‌ها که ویژگی‌های خود را به آنها می‌دهد.
- (7) البته مهرداد بهار، رستم - یکه‌تاز میدان‌های نبرد ایران - را شکل حماسی و تحول‌یافته ایندرا می‌داند و براین باور است که رستم در ژرف‌ساخت همان ایندرا می‌داند. (بهار: 1376: 471 و 1374: 37-38)

- (8) Vritras دیوانی که مانع ریزش باران می‌شوند و از باریدن ابرها جلوگیری می‌کنند. مهم‌ترین آنها ورتره، اهی شمیره، پیرو، اورنه، نموچی و شوشنه است که ایندرا با آنها می‌جنگد و مانع خشکسالی می‌شود. (جلالی نایینی 1372: 213)
- (9) برای اطلاع بیشتر ر.ک به: (جلالی نایینی 1372: 465-466، 279-282 و شایگان 1356، ج 1: 64-66)
- (10) در شاهنامه نیز ضحاک، با احتساب دو مار رسته بر دوش او، چونان ازدهایی سه سر و سه پوزه و شش چشم است.
- (11) Rakshasaha دشمنان سرسخت راما که با رهبری راونا زندگی می‌کردند و گوشت آدمی می‌خوردند.
- (12) سلطنت مجدد سیاوش در هیأت کی‌خسرو تحقق می‌یابد.
- (13) الهه‌های باروری یونان و روم. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: (فریزر 1384: 453)
- (14) البته چنانکه گذشت جز بهار، ویدن گرن و سرکاراتی هم بر این باور بودند که نبرد پهلوان با ازدها، نماد آزادی آب‌ها و از سر گرفته شدن باروری است، اما بهار به‌طور برجسته‌تری این امر را در گستره حماسه ملی ایران جاری و ساری دانسته است. (سرکاراتی 1378: 237-238 و ویدن گرن 1377: 75)
- (15) xyaona هیون نام سرزمین و مردمی بوده که در آن سوی جیحون زندگی می‌کرده و به احتمال بسیار از اقوام ایرانی بوده‌اند. بعدها از اواخر دوره اشکانی اقوام ترک‌زبان در این بخش‌ها جانشین اقوام ایرانی شدند یا حداقل حکومت‌های این نواحی را به دست آوردند. بدین‌روی در ادبیات دوره میانه، هیون‌ها با ترک‌ها و هیاطله یکی دانسته شدند. (بهار 1376: 196)

کتابنامه

- ابوریحان بیرونی. 1363. آثار الباقیه عن القرون الحالیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- اذکایی، پرویز. 1380 «افسانه گیلگمش سومری و فریدون آریایی». مطالعات ایرانی. س 1. ش 1.
- الیاده، میرچا. 1372. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- اوستا. گردآوری ابراهیم پورداود.
- دادگی، فرنیغ. 1369. بندهشن. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.
- بهار، مهرداد. 1376. پژوهشی در اساطیر ایران. چ 2. تهران: آگاه.
- _____. 1384. از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه.
- _____. 1374. جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
- بیضایی، بهرام. 1383. ریشه‌یابی درخت کهن. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- تسلیمی، علی؛ نیکویی، علی‌رضا؛ بخشی، اختیار. 1384. «نگاهی اسطوره‌شناختی به داستان ضحاک و فریدون بر مبنای تحلیل عناصر ساختاری آن». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد. س 38. ش 15.
- جلالی نایینی، سید محمدرضا. 1372. تحقیق و ترجمه و مقدمه گزیده سروده‌های ریگ‌ودا. تهران: نقره.
- حصوری، علی. 1378. ضحاک. تهران: چشمه.

- خالقی مطلق، جلال. 1372. گل رنجهای کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه). به کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز.
- رضی، هاشم. 1382. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان. تهران: بهجت.
- روزنبرگ، دنا. 1379. اساطیر جهان: داستان‌ها و حماسه‌ها. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- زیران، ف؛ لاکوئه، گ؛ دلاپورت، ل. 1375. فرهنگ اساطیر آشور و بابل. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: فکر روز.
- سرکاراتی، بهمن 1378. سایه‌های شکار شده. تهران: طهوری.
- شایگان، داریوش. 1356. ادیان و مکتب‌های فلسفی هند. تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله. 1374. حماسه‌سرایی در ایران. تهران: فردوسی.
- کریستن سن، آرتور. 1355. آفرینش زیانکار. ترجمه احمد طباطبایی. تبریز: بی‌نا.
- گرچی، مرتضی 1343. آناهیتا پنجاه گفتار پورداوود. تهران: امیرکبیر.
- گرینباوم، اس. 1371. «اسطوره‌آزدهاکشی در هند و ایران». نامه فرهنگ. ترجمه فضل‌الله پاکزاد. س 2. ش 3.
- فردوسی. 1376. شاهنامه. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. براساس چاپ مسکو. چ 4. تهران: قطره.
- _____ . 1373. شاهنامه. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. براساس چاپ مسکو. تهران: قطره.
- فریزر، جیمز جرج. 1384. شاخه زرین، پژوهشی در جادو و دین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
- والمیکی، تلسی داس. 1378. رامایانا. ترجمه امر سنکھے و امر پرکاش. تهران: فردا.
- ویدن گرن، گئو. 1377. دین‌های ایران. ترجمه منوچهر فرهنگ. تهران: آگاهان ایده.
- هینلز، جان. 1375. شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: بابل.

منابع انگلیسی

- Gox, George W, Bart, M.A. ۱۹۶۳. *The mythology of the Aryan nations*. the Chowkhamba Sanskrit: series office.
- Zimmer, Henrich. ۱۹۵۵. *the art of Indian Asia*. London: pantheon books.